

## «جهان سوم» خودشکوفایی مردم

نویسنده که مدتی در کمیسیون برنامه ریزی بنگلادش فعالیت داشته است به مشکلات جهان سوم و نقش خلاقیت و انرژی انسانی در حل آنها می پردازد وی که آموخته های کلاسیک اقتصاددانان را بران راهیابی به توسعه و به حرکت درآوردن انرژی انسانی غیر مؤثری می داند، معتقد است که جنبشهای مردمی و خلاقیت انسانها می تواند در بدترین شرایط مسیر توسعه را هموار کند. در این راستا نویسنده به «خود شکوفایی مردم» می رسد که محور عمده آن شأن انسانی است، توجه به شأن انسانی و بهره گیری از خلاقیت انسانی است که می تواند جامعه ای را هر چند با فقر شدید، به توسعه رهنمون سازد. در ادامه، دو دیدگاه عمده مربوط به توسعه بررسی می شود. دیدگاه مصرف گرایانه که انسانی را به عنوان موجودی مصرف کننده می بیند و به شأن انسانی ارجح نمی دهد و دیگری دیدگاه خلاقیت گرایانه که انسان را عضوی خلاق معرفی می کند. نگرش اخیر است که در باور نویسنده می تواند کشوری در اوج فقر را در جهت توسعه یاری نماید.

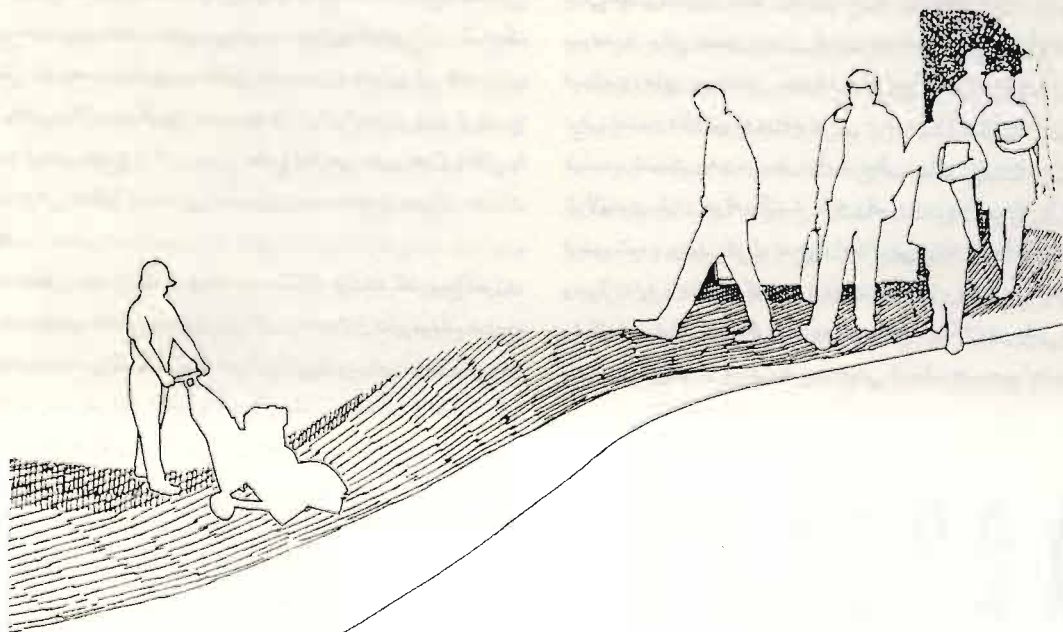


در خلال مدتی که با کمیسیون برنامه‌ریزی بنگلادش کار می‌کردم، دو درس بزرگ آموختم؛ یکی بی‌کفایتی محض آموزشهای تخصصی، به‌عنوان اقتصاددان، در پیشنهاد یک راه مناسب برای توسعه کشور و دیگری واگذار کردن بهترین وعده‌های توسعه به قوه ابتکار مردم عادی.

شاید بتوان شکست مابه‌عنوان برنامه‌ریز را این‌گونه جمع‌بندی کرد: استالنها و محاسباتی که ما آموخته بودیم، در مواجهه با کمبود عظیم منابع که تنها با کمک عظیم خارجی قابل ترمیم بود، نمربخش نبود.

در خلال انجام پوشش رنج‌آور به‌کارگیری منطق و محاسبات فوق در وظیفه‌مان به‌مثابه برنامه‌ریزان «توسعه»، من از اینکه این فرصت را داشتم که در کشوری که در آن انرژی مردم برای فعالیتهای توسعه بسیج گشته، با تعدادی از جنبشهای مردمی در تماس باشم، خوشوقت بودم. بدبختانه چنین جنبشهایی گاه به دلایلی که در اینجا به آنها نخواهم پرداخت، چندان طول نمی‌کشیدند. اما در سالهای اخیر، در بسیاری از کشورها ابتکارانی از این دست، چه «خودبه‌خودی» و چه «تحریک شده» و یاری شده به جهات دوستانه، قبول عام می‌یابد. خود شکوفایی مردم به‌مثابه توجه و دیدی نو از طبقه روشنفکر علاقه‌مند، فعالین اجتماعی و طبقات خود مردم در حال پدیدارگشتن است. در این نوشتار، من بحث مفاهیم و استدلالهای این دید را مطرح می‌کنم و تفاوت

ساختار اقتصادی کشور همچنان درگیر وابستگی وارداتی عظیمی است؛ این به همراه دیون کشور، وابستگی مستمر و فراگیر به کمک خارجی را جاودانه می‌سازد؛ دانش، مهارتها و فرهنگ بومی کشور در کنار دانش و فرهنگ بیگانه که در منابع وارداتی تجسم یافته، پست و خوار می‌گردد؛ و یک روحیه دربزرگی به جای یک روحیه سختکاری با وقار بر روانشناسی جامعه حاکم می‌گردد. ما به‌عنوان اقتصادشناس، به‌ویژه در برنامه‌ریزی توسعه وابسته و همراه با



۱۹۹۳

بین آن و دو روند عمده در اندیشه توسعه - یکی روند «لیبرال» و دیگری روند «سوسیالیستی» - راکه تا به امروز بر عرصه مسلط بوده‌اند، را نشان خواهیم داد. مفهوم کانونی در خود شکوفایی مردم، عمده بودن شأن انسانی است. برای نمونه، جنبش «بهمومی سنای آدیواسیس» در «ماهاراسترای هند» اهمیت عمده را به آزادی از قید کارتضمین شده داد که موردی از مبارزه برای شأن انسانی بود. تلاشی که نخستین گام در خودشکوفایشان بود. آدیواسیس سپس برای حق قلمرو و به تکمیل قانون حداقل دستمزد جنگید. این جنبش از آن پس با روحیه‌ای شدیداً متکی بر خود به اثبات سیاسی و فرهنگی آدیواسیس و به‌ویژه بر اثبات استقلالشان در عمل در همه حوزه‌ها - یعنی خود تعیینی‌شان - متمرکز گشته است. این جنبش از هر گونه وابستگی به بیگانگان به منظور توسعه، حتی اگر این به معنی گامهای آهسته‌تر در توسعه اقتصادی باشد، اجتناب ورزیده است. با این همه توسعه آدیواسیس در واقع همان حرکت درست به جلو در جستجوی زندگی خود می‌باشد.

در وضعیتی متفاوت، در برخی بسیجهای نظامی در بنگلادش هم با شأن انسانی به مثابه انگیزه‌ای قوی برخورد شده است. سازمانهای مردان و زنان بی‌زمین با اختراع «نیجراکوری» - یک آژانس توسعه روستایی که هیچگونه کمک مالی به مردم را پیشنهاد نمی‌کند و خودسازمانی آنها را حتی با عدم پیشرفت چشمگیر اقتصادی تشویق می‌کند - پدیدار شدند. اما این گروههای بی‌زمین سازمانشان را گامی محکم به جلو در زندگی‌شان می‌دانند.

به این ترتیب، تجربه شأن انسانی، خیز بزرگی به جلوس، نخستین گام ضروری در شکوفایی هر کس. اما دیگر گروههای بسیج شده مردم، دسترسی بیشتری به منابع اقتصادی داشته‌اند، برخی با داراییهای تولیدی کوچک خودشان، برخی با به دست آوردن حقوقی نسبت به داراییهای اقتصادی همچون زمین یا آب برای ماهیگیری، به وسیله تلاشهای جمعی پس از بسیج گشتن، برخی نیز در بین آنها با توانایی بسیج منابع خارجی نظیر اعتبار بانکی یا بودجه وقفی، در ترقی معاش اجتماعی و اقتصادی خود پیشقدم بوده‌اند.

### فلسفه توسعه

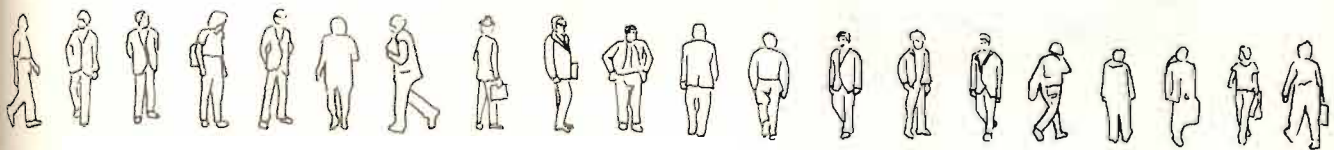
تلاشهای توسعه محلی در سرتاسر جهان سوم نشان می‌دهد که بسیج انرژی جمعی مردم، راه حلهای خلاقانه را برای مشکلات اقتصادی نظیر تولید، توزیع، بازاریابی، تعلیم مهارتها، رشد رفاه اجتماعی و تأمین اجتماعی و در کنار همه

راههای اصلاح و ترقی مهم اقتصادی در برهه‌هایی نسبتاً کوتاه را یافته‌اند، ممکن است موردهای موفقتر باشند، ولی بسیاری از کشورها ممکن است چنین امکاناتی را برای کاهش فقر اقتصادی در مقیاس وسیع و در برهه‌های کوتاه‌نا متوسط، همان‌گونه که در پایین مورد بحث قرار خواهد گرفت، نداشته باشند.

### مشکلات فقر توده‌ای

به‌عنوان یکی از اعضای کمیسیون برنامه‌ریزی بنگلادش، در بهبود و ترقی‌ای که در خوش‌باورانه‌ترین شکل می‌توانستیم در درآمدهای توده‌های جمعیت کشور در برهه‌ای متوسط تا بلند ایجاد کنیم، محاسباتی کرده بودم. در زیراز لایحه‌ای که در مارس ۱۹۷۳ به نخست وزیر وقت تقدیم کردم، گوشه‌هایی نقل می‌کنم:

بنگلادش هنوز یکی از فقیرترین کشورهای جهان است و زمانی مدید طول خواهد کشید که توقعات مردمش، برای یک زندگی اقتصادی خوب برآورده شود. در شرایط طبیعی، درآمد سرانه در بنگلادش در ۱۹۷۲ سالانه ۴۰۰ روپیه و یا ماهانه در حدود ۳۳ روپیه بوده است. ویرانی اقتصاد توسط جنگ درآمد سرانه را پایین آورده است، شاید چیزی حدود ۲۰ تا ۲۵ روپیه ماهانه. اگر از حالا در آمد سرانه سالانه با نرخ ۵ درصد افزایش یابد، حداقل ۲۰ سال طول خواهد کشید که به ماهانه ۵۰ روپیه برسد؛ به این منظور، با در نظر داشتن نرخ بالای رشد جمعیت درآمد کل باید به نرخ ۸ درصد رشد کند، و چنین نرخ رشد بالایی در درآمد با هر استانداردی نگرسته شود، پیشرفت خواهد بود... اما به بیانی مطلق، حتی ماهانه ۵۰ روپیه به‌زحمت سطح نسبتاً خوبی از درآمد خواهد بود؛ به بیانی نسبی، حتی کمتر خواهد بود. چرا که در سراسر جهان استانداردهای بین‌المللی مصرف و به تبع آن توقعات مردم، همیشه در حال ترقی است. مادامی که درآمد برخی از مردم بالاتر از حد متوسط باشد، غلط با درست، نسبت به متوسط درآمد ملی برای متوسط درآمد توده‌ها زمان طولانی‌تری طول خواهد کشید تا به رقم ۵۰ روپیه در ماه، یا هر رقم دیگری که فرض شود، برسد. کوتاه سخن، امکان برآوردن توقعات مردم در کوتاه مدت وجود ندارد و مشکلی که امروز دولت با آن روبرو است، به هر شکل این نیست. مشکل این است که چگونه مردم ستمدیده بنگلادش طی سفری بی‌نهایت سخت و طولانی و در درون چارچوبی از نظم منسجم اجتماعی به برآورده



ساختن توقعاتشان رهنمون گردند. (رامان، ۱۹۷۲).

مشکل اساسی‌ای که ما با آن روبرو بودیم، خاص بنگلادش نبود. برای بسیاری از کشورهایی که در وضعیت فقر اقتصادی توده‌ای و بیکاری قرار دارند، امکان یک راه درمان قطعی و فوری، از نظر تکنولوژیکی و یا مدیریت اجتماعی

اینها، برای مشکل توسعه، ایجاد می‌کند، مشکلاتی که توسط برنامه‌ها و پروژه‌های توسعه اقتصادی که به گونه‌ای تخصصی طرح و اداره شده‌اند، قابل درک و دستیابی نیستند. با این همه، نظر من این نیست که به‌ویژه بر ابعاد اقتصادی خود شکوفایی مردم تأکید ورزم. برخی از کوششهای مردمی که



ندارد.

این خوراسته‌های و نیازهای مولد به دلیل تفکیک طبقاتی بین مردم، که به واسطه آن کنترل بر منابع تولیدی قطبی شده و به طبقه حاکم این قدرت را می‌دهد که بر زندگی دیگران حکم براند، از هم جدا شده‌اند. به علاوه، طبقه حاکم و متحدانش (به اتفاق «نخبگان») برخی استانداردهای مصرف را توسعه دادند و قادر بودند و به وسیله قدرت اجتماعی‌شان، به گونه‌ای بر فرهنگ و توقعات جامعه تأثیر نهند که آنها (استانداردهای مصرف م) به گونه‌ای وسیع به مشابه هدف زندگی انگاشته شوند. این مسئله منجر به بروز توقعات و خواسته‌هایی منفک از امکانات مولد و بی‌واسطه مردم گشته است. این مطلب به نوبه خود به محرومیت ناخواسته‌ای بین توده‌ها منجر می‌گردد و در عین حال وابستگی توده‌ها به نخبگان را تقویت می‌سازد و به تسلیم شدن به یک دیدگاه توسعه به مثابه راهی برای برآورده گشتن چنین توقعاتی می‌انجامد. پس از آن

**تلاشهایی که در سطح فرد برای ترغیب خود شکوفایی مردم انجام شده، نشان می‌دهد که حتی برای جوامعی که از نظر منابع طبیعی فقیرند، می‌توانند توسعه را حداقل در شخصیت انسانی، ارزشها و سازمان اجتماعی آغاز کنند.**

نیز به تفویض ابتکار لازم برای توسعه «موفقتر» می‌انجامد، به این امید که چنین توسعه‌ای احتمالاً توسط کسانی که خود بدان رسیده‌اند، مستقل خواهد شد. حتی بسیاری از «تلاشهای طبقاتی»، در مقیاسهای محلی و همچنین گسترده‌تر، این آگاهی مصرفی را با خواسته‌های مادی‌ای که فراتر از امکانات مولد طبقه کارگر است، ابقاء می‌کند. چنین تلاشهایی به وضوح یک جهتگیری وابسته را ابقاء می‌کنند در حالی که صمیمانه امید می‌رود که برخی قدرتهای دیگر (طبقه) نوعی از توسعه مادی مورد نیاز برای ارضای چنین خواسته‌هایی را منتقل خواهند ساخت.

### دیدگاه خلاقیت گویانه توسعه

در دوران اخیر، مفهوم ارضای نیازهای اساسی جمعیت به مثابه هدف عمده توسعه در اندیشه لیبرال توسعه ظاهر گشته است. جالب اینجاست که پنج «نیاز اساسی» مشخص شده - خوراک، پوشاک، مسکن، بهداشت و آموزش - به گونه‌ای نیازهای حیوانات نیز هستند، که به جز در سطحی خیلی ابتدایی و ایستا (مثل ساختن لانه) نوعاً مولد نیستند (از نقطه نظرهای مادی اجتماعی، فرهنگی). اما مشخص انسانیت در ما، نیاز به این وسایل ابتدایی بقا نیست. بلکه در آن چیزی است که ترکیب مغز و اعضای ویژه ما می‌توانند انجام دهند. بنابراین در میل مفروطی است که ما باید به عنوان انسان در فعال ساختن این قدرت داشته باشیم. این میل غالباً به خاطر خود خلاقیت است، ولی در فرآیند ارضای این میل، خودش وسایل ارضای دیگر نیازهای اساسی یا غیر اساسی را که می‌خواهیم و می‌توانیم مطابق داراییمان ارضا کنیم، فراهم می‌کند و بهتر بگیریم می‌آفریند. به واسطه چنین خلاقیتی است که به عنوان موجوداتی خلاق ظاهر می‌شویم. این است نیاز اساسی انسان. با فعال ساختن ظرفیتهای خلاقمان در راههایی همواره نو، گر چه این ممکن است به دلیل شرایط منتج از

سلطه اجتماعی و فرهنگی ساختنی که بیشتر بدان اشاره شد، توسط همه ادعا و بیان نگردد.

در نقطه مقابل دیدگاه مصرف گویانه مکتب لیبرال، دیدگاه خلاقیت گویانه‌ای از توسعه وجود دارد که نوع انسان را عمدتاً به عنوان موجودی خلاق می‌بیند. در دوران اخیر این دیدگاه در کلام روشنفکران فعالی که برای ترویج خودشکوفایی مستقیماً با مردم کار می‌کنند، صراحت دارد (نیلا کارائنا ۱۹۸۷، فرناندز ۱۹۸۶). اما فلسفه این دیدگاه چیز تازه‌ای نیست و پیام کانونی برخی ادیان بزرگ است. در سطح گفتار علمی، این دیدگاه شاید برای نخستین بار در فلسفه کارل مارکس مورد اشاره واقع گشته است.

مارکس آدمی را اساساً به مثابه آفریننده و مولدی می‌بیند که به علت وضعیت طبقاتی یا از قدرت خلافت خود بیگانه می‌گردد یا آن را شکوفا می‌سازد. مارکس با نگاه به توسعه سرمایه‌داری، از خلاقیت تماشایی آن به هیجان آمده بود. کانون اصلی تحلیلش از سرمایه‌داری، توسعه انقلابی نیروهای تولیدی در مرحله‌ای از تاریخ انسانی‌اش بود. به علاوه، بحث اصلی در این تئوری انقلاب، و آنچه که مارکس حتمی می‌پنداشت، این بود که مرحله خلاقیت سرمایه‌داری به سر می‌آید و نیاز به اضمحلالش هویدا می‌گردد، و توسعه بیشتر نیروهای تولیدی تنها در دستهای طبقه کارگر ممکن خواهد بود. مارکس در حالی که این چنین از خلاقیت سرمایه‌داری در روزهای شکوفایی‌اش به وجد آمده بود، طبقه کارگر را از استعدادها و قدرتهای خلافت، یعنی تنها منبع آزادی که از آن طریق می‌توانست خود را به عنوان کارگر شکوفا سازد، بیگانه دید. بنابراین طبقه کارگر به عنوان تولید کننده، باید برای شکوفا ساختن خود به عنوان تولید کننده طغیان کند. آنگاه تاریخ انسان (به عنوان کارگران بیگانه نشده) حقیقتاً آغاز می‌گردد. این مطلب تلویحاً اشاره داشت که به واسطه توسعه انقلابی نیروهای تولیدی در دستهای طبقه کارگر، مآلاً کار برای هر کس بر حسب نیازش به اندازه کافی مولد خواهد بود. اما ارضای چنین نیازهایی (مادی) پیرو خلاقیت انسان است و به عنوان نخستین نیروی انگیزش برای تلاش انسان در مارکس ظاهر نمی‌گردد.

### تغییر ساختاری

همان‌گونه که پیشتر اشاره کردم، خودشکوفایی مردم می‌تواند حتی در نهایت کمبود منابع نیز آغاز گردد. مردم با بسیج کردن خودشان برای اثبات شال انسانی و خود تعیینی، برای انجام وظایف جمع نهاده، در فرآیند رشد قابلیت‌ها و شخصیت انسانی همکاری می‌کنند. در حقیقت، برخی از حادترین شرایط کمبود منابع - برای مثال فجایع طبیعی - مؤثرترین بسیج‌های مردمی، چنین عناصر خودشکوفایی را ایجاد کرده‌اند. با این همه امکانات و متنی خودشکوفایی، طبیعتاً تحت تأثیر دسترسی به منابع طبیعی می‌باشند و خود بسیجی مردم غالباً برای دسترسی بیشتر به چنین منابعی به کمک تلاشها و گفتگوهای جمعی است. بنابراین در کشورهایی که قسمت عمده منابع طبیعی توسط نخبگان کنترل می‌شود، توزیع مجدد کنترل بر چنین منابعی، به علاوه توزیع مجدد قدرت اجتماعی، برای ظهور ابتکارات توسعه ضروری است. این دید از توزیع، به جای توزیع‌ها درآمد یا توزیع منافع توسعه، مسئله اساسی عدالت در دیدگاه خلاقیت گویانه توسعه است.

## سه سال قبل با حدود یکصد تن از رهبران سازمانهای کارگران بی زمین در بنگلادش مناظره‌ای داشتیم. در اغلب مسایل، بسیاری از رهبران این سازمانها موضع بسیار دقیقی داشتند.

گرچه در جوامعی که کنترل بر منابع طبیعی قطبی شده، چنین استلزامی برای تغییرات ساختاری ریشه‌ای به چشم می‌خورد؛ این دیدگاه سلطه مالکیت دولتی را که ممکن است در عمل مردم را از وسایل تولید جدا کند و به این ترتیب به جای تسریع خودشکوفایی، از آن جلوگیری کند - به زیر سؤال می‌برد. بنابراین مسئله توزیع، یکی از راههای اعطای کنترل واقعی بر منابع به مردم (زودی و یا جمعی) است. برای اینکه با این منابع برای شکوفا ساختن ظرفیتهای خودکار کنند، نه اینکه توسط یک تکنوکراسی مدیریتی که دولت معین کرده (وظایف) به آنها دیکته شود. مفهوم «سوسیالیسم» که به عنوان مالکیت اجتماعی» بر وسایل تولید - که غالباً با نیازهای مالکیت دولتی مشخص شده - تعریف شده، یک باز آزمونی کامل می‌طلبد.

لازم است قبل از انجام چنین تغییر ساختاری، در باب وظایف و شرایط لازم برای چنین تغییری در جهت آزاد ساختن و ترغیب خلاقینهای مردم - به جای خفه کردن آنها با اشکال جدید سلطه - به دقت بازاندیشی کرد. اغلب فعالین چپ، پیش از اینکه ترغیب مردم به بسیج برای خودشکوفایی را آغاز کنند، مجذوب مسئله بزرگ به دست آوردن قدرت دولتی برای آغاز توسعه سوسیالیستی بوده‌اند. اما تلاشهایی که در سطح فرد برای ترغیب خودشکوفایی مردم انجام شده نشان می‌دهد که حتی برای جوامعی که از نظر منابع طبیعی فقیرند و می‌توانند در این برهه توسعه را حداقل در شخصیت انسانی، ارزشهای اجتماعی و سازمان اجتماعی آغاز کنند - و خودشان چنین پیشرفتی را مثبت تلقی می‌کنند - نیازی به انتظار، برای توزیع مجدد منابع نیست. از سوی دیگر، برای اغلب جوامعی که مسئله تغییر ساختاری در سطح کلان برایشان مطلوب است، انجام چنین تغییری نامعلوم و غالباً سخت و ناشدنی است. این عقیده که نسلاً قبل از بسیج خود را برای حرکت به جلو، با آنچه که دارند و آنچه که می‌تواند از طریق تلاشهای محلی به دست آورند، باید منتظر انقلابی دروغین باشند، چندان قانع کننده به نظر نمی‌رسد. به علاوه، در حال حاضر برای لغزش همان امکاناتی که یک تغییر ساختاری در سطح کلان می‌طلبد - که اگر روزی اتفاق بیافتد ممکن است حقیقتاً خلاقیت مردم را رها سازد - به ترغیب خودشکوفایی مردم در سطح فرد، نیاز ژرفی احساس می‌شود. من بر این باورم که یک رهبری سیاسی که امروز در خودشکوفایی مردم مداخله‌ای ندارد، پس از به قدرت رسیدن به ترویج آن قادر نخواهد بود. زیرا نه معنی آن را درک خواهد کرد و نه چگونگی تحرک بخشیدن به آن را. این مطلب - یعنی آنچه که یک رهبری پس از رسیدن به قدرت می‌تواند انجام دهد - منطقیاً به آنچه که قبلاً انجام داده و در عمل آموخته، بستگی داد. در نتیجه، امید به تغییر ساختاری در سطح کلان در ترویج و ترغیب خودشکوفایی مردم به جای پامال کردن ابتکارات مردمی - که ما امروز در مقیاس محلی شاهد آن هستیم - به ظهور یک پیشقدم ارگانیک» متکی است که در چنین جنبشهای مردمی ریشه دارد و خود را برتر از مردم و غیر مسئول در مقابل آنها نمی‌بیند.

## نظر نهایی

سه سال قبل با حدود یکصد تن از رهبران سازمانهای کارگران بی‌زمین در بنگلادش که تقریباً از سی روستای مجاور می‌آمدند، مناظره‌ای داشتیم. به نظر من، این یکی از پرتحرکترین سمینارهایی بود که در آن حضور داشته‌ام که از نظر کیفیت علمی برتر از مباحثات و سمینارهای آکادمیکی که در آنها حضور یافته‌ام، بود. ما در باب مسائلی پیرامون محیط اطرافشان و همچنین سیاست ملی تغییر اجتماعی و سیاسی به بحث نشستیم. در اغلب این مسایل، بسیاری از رهبران این سازمانها، موضع بسیار دقیقی داشتند: «ما در باب این مسئله در طول پنج سال گذشته بحث کرده‌ایم و نظر ما این است...» این نوعاً آغاز پاسخ بسیاری از سوالات من بود. نکته این نیست که موضع آنها صحیح بود یا نه. بزرگترین متفکران و دانشمندان علوم اجتماعی جهان نیز اشتباه داشته‌اند. گاه شما هر چه بزرگتر باشید، اشتباهاتتان نیز عمیقتر است. نکته این است که کارگران معمولی هم قادر به تحقیق و تحلیل اجتماعی می‌باشند و این قابلیت می‌تواند با تمرین افزایش یابد. خودشکوفایی هیچکس، آن چنان که باید، با عمل خودش آغاز نمی‌شود، و فرآیندی است که در آن خودفهمی، همچنان که عمل انجام می‌شود و مورد تجدید نظر قرار می‌گیرد، توسعه می‌یابد. با این همه، تلاشهای رسمی در توسعه اجتماعی در دستهای نخبگانی بوده است که عموماً خود را عاقلتر از مردم دیده‌اند، و به جای جستجوی راههایی برای ترغیب خودیابی و خود فهمی مردم، ایده‌های توسعه خود را تحمیل کرده‌اند. در این راه آنها خودشکوفایی خود را به گونه‌ای ترویج و ترغیب کرده‌اند که جهان را به وضعیت بد امروز کشانده است به هر حال این باید به بهای خودشکوفایی مردم تمام شود. چرا که آدمی نمی‌تواند با ایده‌های دیگری رشد و شکوفایی یابد، به عقیده من این مهمترین اشتباه روشنفکرانه، در تلاشهای انجام شده گوناگون است که در راستای تغییر اجتماعی برای آزادسازی مردم انجام شده و در پی آن است که در ارتباطی عمود (ار بالا) با مردم به آنها تلقین کند و به تغییر ساختنی از طریق آزادی ذهن تقدم بخشد. تنها با یک ذهن آزاد است که مردم می‌توانند آزادانه تحقیق کنند و سپس درک کنند و طرح آنچه را که باید خلق کرد، بریزند. تغییر ساختنی می‌تواند ظرفیتهای خلاق مردم را رها سازد. در این معنی آزادی ذهن، وظیفه عمده است، چه بعد و چه قبل از تغییر ساختنی.

من عقیده دارم که با متمرکز شدن بر نیازهای اقتصادی و فقر اقتصادی، فرهنگ گفتگو درباره توسعه که خود را با آنچه که مردم ندارند مشغول ساخته، به جای اینکه جامعه را در حرکت سازنده به جلو انگیزه‌دار سازد، اسیر تفکر منفی و جهت‌گیری وابسته می‌کند.

منبع: مجله Community development journal

جلد ۲۵، شماره ۴، اکتبر ۱۹۹۰

از انتشارات دانشگاه آکسفورد، صص ۳۱۴-۳۰۷

Organic vanguard . Eelusince